

عقل و وحی از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی

یکی از مباحث مهمی که از دیر زمان در فلسفه و الهیات مطرح بوده و امروزه نیز بطور جدی موضوع مباحثات بسیاری است بحث از نسبت عقل و ایمان و رابطه علم و دین است. برخی بر ناسازگاری آنها پای می‌فشارند و جمعی آنها را همسو و هماهنگ می‌دانند. سازگاری یا ناسازگاری عقل و محصولات آن مانند علم با دین تأثیر زیادی بر نحوه عقل ورزی و علم‌گرایی از یکسو و دین ورزی و ایمان‌گرایی از سوی دیگر خواهد داشت. این بحث علاوه بر آثار و پیامدهای نظری و اعتقادی بنیادی، تأثیری چشمگیر بر زندگی و رفتار فردی و جمعی دارد. طرح این بحث برای پیروان دینی همچون اسلام که مدعی سامان‌دهی زندگی اینجهانی نیز هست ضرورت بیشتری دارد. اگر توجه کنیم که یکی از اصول مستتر در مبانی نظری نظام جمهوری اسلامی سازگاری و هماهنگی عقل و ایمان و علم و دین است و نظام اسلامی بر هر دو پایه مبتنی است، طرح این بحث در این برهه تاریخی اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند.

شاید به این جهات است که این بحث یکی از دغدغه‌های جدی آیت‌الله جوادی آملی در سالیان اخیر بوده است، بطوری که علاوه بر اینکه ایشان این مبحث را در مناسبت‌های مختلف طرح کرده‌اند، کتاب مستقلی نیز در این زمینه با عنوان *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی منتشر کرده‌اند*.^۱

نظریه‌ای که علامه جوادی در این بحث طرح می‌کنند برگرفته از معرفت‌شناسی حکمت متعالیه است که به سازگاری و جمع راه‌های مختلف معرفت قائل است. برپایه این معرفت‌شناسی، راه‌های مختلفی برای وصول به حقیقت هست که اولاً همه معتبرند و ثانیاً سازگار با همدیگرند و ثالثاً مکمل یکدیگرند و برای تحصیل معرفت باید کوشید از همه آن طرق استفاده نمود و به یک طریق اکتفاء نکرد. بر این اساس عقل و نقل دو راه برای تحصیل معرفتند که علی‌الاصول با هم هماهنگند و جمع آنها در شناخت دین ضروری است. بر این مبنا با تبیین مناسبات عقل و نقل ایشان می‌کوشند به نزاع سنتی بین عقل و وحی و علم و دین پایان دهند و برپایه آن برخی دیگر از مناقشات نظری جاری را حل نمایند.

در اینجا بطور گذرا گزارش و تحلیلی از نظریه معظم له آنگونه که در اثر یادشده آمده است ارائه و سپس پرسش‌هایی را درباره آن طرح می‌کنیم، باشد که گامی ما را به طرح درست مسئله و حل آن نزدیک کند. اما قبل از هر چیز لازم است بطور اجمالی به مفاهیم کلیدی این بحث و پیشفرض‌های آن از دیدگاه استاد جوادی اشاره ای بکنیم.

مفاهیم کلیدی و پیشفرض‌ها

نخست باید ببینیم مراد از دین چیست. مراد از «دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است»^۲ دین مورد نظر در این بحث نیز دین اسلام است و غرض بررسی نسبت دین اسلام با عقل است. بنا بر این، مراد این نیست که هر دینی با عقل چنین نسبتی دارد. بسیاری از ادیان باطلند و با عقل ناسازگارند.

خدا خالق دین است و متدین کسی است که به آموزه‌ای دینی مثل "خدا وجود دارد" ایمان دارد. حقیقت خارجی خدا و ایمان متدین به آن هر دو غیر از دین و خارج از دینند. به عبارت دیگر، مراد از دین گزاره‌های دینی است. «دین مخلوق اراده و علم ازلی خداوند است»^۳ اینکه چیزی جزء دین می‌شود تابع اراده الهی است.

واژه کلیدی دیگر در این بحث "عقل" است. منظور از عقل معنای عام آن است که همه مراتب چهارگانه عقل را شامل می‌شود: عقل تجربی (که محصول علوم طبیعی و انسانی است)، عقل نیمه تجربی (عقل ریاضی)، عقل تجربی (عقل منطقی و فلسفی) و عقل ناب (عقلی که عهده دار عرفان نظری است). مراد از معرفت عقلی در این بحث، درجه‌ای از معرفت عقلی است که یقینی یا دست‌کم اطمینان‌بخش است (علم یا علمی)، نه آنچه که در حد وهم و گمان و ظن است.

دو واژه مهم دیگر در این بحث "وحی" و "نقل" اند. وحی معرفتی است که خدا به پیامبر و حججش القاء می‌کند. بنا بر این، الفاظ قرآن و معانی آن عین وحی الهی اند. معصوم عین وحی را بدون خطا می‌فهمد. «محتوا و

مضمون وحیانی قرآن فقط در دسترس معصومان است.^۴ اما غیر معصوم هر چند به الفاظ وحی دسترسی دارد، اما فهم او ممکن است در همه موارد عین محتوا و مضمون وحی نباشد و سرّ اختلاف فهم دینی عالمان نیز همین است. و «مراد از نقل ادراک و فهم بشر از وحی است نه خود وحی، چون خود وحی فقط در دسترس انسان های معصوم مانند انبیاست و آنچه در دسترس بشر عادی است فهم و تفسیر وحی است.»^۵

دو پیش فرض این بحث حقانیت دین اسلام و حجیت عقل در ادراک برخی از حقایق است. هر چند این دو قضیه نظری و قابل بحثند، اما در اینجا قصد ورود در آن را نداریم.

نسبت بین عقل، نقل و وحی

پرسش این است که بین اسلام، که دین حقی است، و عقل، که فی الجمله کشف از حقیقت می کند و حجت است، چه نسبتی برقرار است.

از گذشته های دور تا به امروز همواره بحث در این بوده است که آیا عقل با دین یا وحی سازگار است یا ناسازگار. به همین ترتیب وقتی علوم جدید طرح شدند این پرسش مطرح گردید که آیا علم با دین سازگار است یا ناسازگار. نظریات مختلفی در پاسخ به این پرسش ها طرح شده است که همچنان مورد مناقشه ها و جدل های حادی است.

نخستین مدعای استاد جوادی این است که طرح این پرسش ها به این شکل نادرست است؛ بنا بر این نباید با این شیوه از طرح بحث انتظار حل آن را داشت. اساساً عقل در سطح وحی نیست تا از نسبت آنها بحث شود. آنچه که در سطح عقل است نقل است نه وحی. عقل همتای وحی نیست، بلکه همتای نقل است و علوم عقلی همتای علوم نقلی است نه همسطح وحی. نقل فهم و تفسیر ما از وحی است نه خود وحی. غیر معصوم به وحی دسترسی ندارد. وحی مصون از خطاست، اما نقل همچون عقل امکان خطا دارد. «وحی سلطان علوم است و صاحبان علوم عقلی و نقلی (حکیمان و فقیهان) را به حریم آن راهی نیست. علوم عقلی و نقلی هر دو همراه با اشتباهات و خطاهایی اند حال آنکه در ساحت وحی الهی خطا راه ندارد.»^۶ هیچ علم و کشفی در حد وحی نیست. از این رو فیلسوف و متکلم با فقیه و محدث سنجیده می شوند نه با نبی و وصی.^۷

عقل و نقل دو راهی اند که ما را به دین می رسانند. جاعل و خالق دین خداست، کاشف دین عقل و نقل است. با استفاده از عقل و نقل می توان دین را شناخت و تشخیص داد که چیزی جزء دین است. بنا بر این، «عقل و نقل بعد از وحی و تحت شعاع آن، هر دو منبع معرفت شناختی دین را تأمین می کنند.»^۸ عقل ادراک دین می کند نه انشاء احکام دینی؛ یعنی عقل چیزی بر دین نمی افزاید، بلکه همانند آئینه ای حکم خدا را نشان می دهد. عقل ربوبیت و مولویت و قدرت بر ثواب و عقاب ندارد. بنا بر این نمی تواند تشریح کند. حکم عقل به معنای کشف عقل است، چنانکه نقل نیز همین شأن را دارد. «عقل مانند طبیب اهل درایت و معرفت است، نه اهل ولایت و حکومت؛ لذا همانند طبیب فاقد حکم مولوی است، زیرا وی مدرک است نه حاکم.»^۹ عقل نظری حکمی صادر نمی کند، بلکه با کشف ملاک حکم را کشف می کند.^{۱۰}

در این مطلب فرقی بین عقول انسان های عادی و عقول انبیاء و اولیاء نیست. آنها نیز نمی توانند با عقل خود چیزی بر دین بیفزایند و حکمی جعل کنند. خدا که قادر مطلق و غنی مطلق است تکوین و تشریح را به کسی به نحو استقلالی تفویض نمی کند وگرنه محدودیت او و استقلال مخلوق لازم می آید.^{۱۱} معصومین (ع) نیز از پیش خود چیزی را تشریح نمی کنند، بلکه بازگو کننده تشریح الهی اند. آنچه از خدا الهام گرفته اند را مطابق حدیث قرب نوافل با زبان خدا ابلاغ می کنند. ولایت تشریحی آنها به این معناست که آنها مجرای بروز اراده تشریحی خداوندند.^{۱۲}

چنانکه گفتیم عقل مصدر یا منبع دین نیست. همچنین عقل میزان دین نیز نیست؛ به این معنا که هر چه مطابق برهان عقلی باشد دین است و هر چه که عقل برهانی به آن راه ندارد خارج از دین باشد. این بینش افراطی نسبت به عقل است که آن را میزان دین می داند. بر این مبنا هنگامی که عقل رشد می کند دیگر نیازی به دین نیست، در حالیکه عقل هیچگاه ما را از دین بی نیاز نمی کند.

بینش تفریطی که شأن عقل را تنزل می دهد نیز صحیح نیست. از این رو، نباید پنداشت که عقل فقط مفتاح دین است؛ به این معنا که از عقل در اثبات وجود خدا، نبوت و حجیت کتاب و سنت استفاده می کنیم و همانند کلیدی برای ورود به دین بکار می گیریم، اما پس از آن دیگر نیازی به عقل نداریم و برای فهم دین فقط سراغ کتاب و سنت می

رویم. «یکی از آثار مشئوم و تلخ نگاه تفریطی به عقل تفسیر متحجرانه از دین و تبیین راکدانه و جامدانه، نه پویا و پایا از آن است.»^{۱۳} حق آن است که عقل علاوه بر مفتاح بودن مصباح نیز هست و همواره در فهم دین به ما کمک می کند.

البته باید توجه داشت که اولاً عقل مراتب دارد و عقول همه افراد در فهم دین یکسان نیست. ثانیاً عقل در فهم دین محدودیت هایی دارد و همه حقایق دین با عقل قابل شناخت نیست؛ مثلاً شناخت ذات حق و کنه اسماء و صفات حق میسر احدی نیست،^{۱۴} بلکه فیض و فعل الهی که وجه الله است قابل شناخت است. دیگر اینکه شناخت عقل محدود به کلیات است و جزئیات دین برای عقل قابل شناخت نیست. راه شناخت جزئیات نقل است.

خلاصه نظریه استاد جوادی در این باره این است که اولاً عقل در برابر دین یا وحی نیست، بلکه در برابر نقل است. ثانیاً عقل و نقل هر دو در درون دین قرار دارند، نه در بیرون دین و مقابل آن. ثالثاً عقل نیز مانند نقل حجت و معتبر است و از این جهت فرقی ندارند. عقل و نقل به یک مبدأ و مصدر برمی گردند. نقل "ما انزلہ الله" و عقل "ما الہمہ الله" است.^{۱۵} همه مراتب عقل از عقل تجربی تا عقل ناب حتی عقل عرفی که موجب طمأنینه عقلانی باشد حجت شرعی می باشند.^{۱۶}

عقل برهانی وجود خدا را اثبات می کند. عالم نیز فعل خدا و دین قول خداست. پس آنچه را که عقل می شناسد یا فعل خدا و تکوین است یا قول او و تشریح است. حوزه نقل نیز فعل و قول خداست. بنا بر این عقل و نقل هر دو در صدد انجام یک کارند و هر یک راهی اند برای شناخت دین و وحی.^{۱۷} استاد در جایی دیگر می فرماید: «دلیل نقلی در حقیقت قول خدا را ارائه می دهد و دلیل عقلی می تواند فعل، حکم و قانون تکوینی و تدوینی را کشف کند و در کنار دلیل نقلی حجت شرعی تلقی شود.»^{۱۸}

از نتایج برابری و اعتبار عقل و نقل این است که برای فهم دین به هر دو امر احتیاج است و به صرف اتکاء به نقل نمی توان معارف و احکام دینی را بدست آورد. «پس مراحل ادراک حکم خدا و فهم حجت و معتبر از دین زمانی کامل می شود که هر دو منبع دین، یعنی عقل و نقل را بطور کامل بررسی می کنیم، آنگاه مجازیم در مسئله ای مدعی شویم که اسلام چنین می گوید. [به عبارت دیگر] مجموع قرآن و روایات و عقل می توانند معرف احکام اسلام بوده و حجت شرعی در باب فهم دین را به دست دهند.»^{۱۹} این سخن بدین معناست که هر یک از عقل و نقل به تنهایی بدون دیگری ناکافی است. پس اگر کسی تنها با چراغ عقل یا نقل به سراغ دین رود دین شناسی ناقصی خواهد داشت.

تعارض عقل و نقل و علم و دین

از آنچه گفتیم بدست می آید که سخن از تعارض عقل و دین بی وجه است، چنانکه از تعارض نقل و دین نیز نباید سخن گفت، چرا که عقل و نقل هر دو در زیر پوشش دین قرار دارند. اما عقل و نقل ممکن است در مواردی با یکدیگر در تعارض قرار گیرند که باید به این تعارض رسیدگی نمود.

علم محصول عقل است. اگر از تعارض عقل و دین نمی توان سخن گفت، از تعارض علم و دین هم نباید بحث کرد. توهم تقابل علم و دین ناشی از جدا کردن حوزه عقل و وحی است. اگر عقل را داخل در دین بدانیم جایی برای چنین تقابل و تعارضی نخواهد بود.^{۲۰}

آنچه تاکنون از تعارض علم و دین پنداشته شده است در واقع تعارض عقل و نقل بوده است نه تعارض عقل و وحی یا علم و دین. اگر عقل و علم را در درون دین ببینیم تعارض آنها با دین بی معنا می شود. بین عقل تجربی و تجربی با نقل ممکن است تعارض رخ دهد، چنانکه دو نقل نیز ممکن است متعارض باشند که باید از طرق مناسب که در علم تفسیر و اصول فقه بیان شده است به حل آن پرداخت. اگر تعارض واقعی باشد باید دلیل اقوی را گرفت و اگر تعارض قابل حل باشد باید به شیوه معتبر بین آنها جمع کرد، مانند تقدیم دلیل یقینی بر ظنی، تخصیص عام به مخصص لفظی یا عقلی و تقیید مطلق به مقید لفظی یا عقلی و تقدیم اقوی بر اضعف و اظهر بر ظاهر.^{۲۱}

مثلاً قرآن کریم می گوید هر موجود زنده ای از آب پدید آمده است: «وجعلنا من الماء کل شیء حی» (الانبیاء/۳۰). حال اگر به فرض در زیست شناسی موجود زنده ای شناخته شود که از آب پدید نیامده است، این کشف علمی ناقص و مبطل قضیه قرآنی فوق نیست، بلکه مخصص لبی آن است. چون این گونه عموماً دینی قضایای عقلی ضروری نیستند، بلکه تخصیص پذیرند.^{۲۲}

همچنین اگر ادعای داروینیسیم در تحول انواع به اثبات برسد، درحالیکه از آیات قرآن استفاده می شود که خلقت انسان بطور مستقیم از خاک بوده است، بین این دو قضیه ناسازگاری غیر قابل حل نخواهد بود. بلکه به موجب

حکم قرآنی خلقت انسان بطور استثنائی و با دخالت علل فوق طبیعی همانگونه است که در قرآن آمده است، گرچه روند غالب در پیدایش جانوران بر طبق فرضیه تحول انواع باشد؛ چرا که تعمیمات تجربی نیز قضایای ضروری نیستند. تنها قضایای ضروری عقلی اند که تخصیص و استثناء در آنها راه ندارد، اما قضایای تجربی یا نقلی چنین نیستند، چنانکه برخی از احکام عقل عملی نیز قابل تخصیصند.^{۲۳}

افزون بر این، زبان تجربه زبان حصر نیست. به مثل تجربه هیچگاه نمی تواند پیدایش انسان از طریق دیگر را نفی کند، یا پیدایش معجزه آسای آدمی را به نحوی که در کتب آسمانی آمده است انکار کند.^{۲۴}

یافته های تجربی هیچگاه نمی توانند با معارف تجربیدی برهانی یا نقلی در تعارض باشند. اگر حد و حوزه این معارف را درست بشناسیم با تعارض غیر قابل حلی مواجه نخواهیم شد. مشکل وقتی روی می دهد که گروهی متصلب و متعصب از دو طرف «از مرز تجربید به تجربه یا از حد تجربه به تجرید تجاوز کنند و این تضارب آرای میمون را به تحارب و کارزار مشئوم میدل نمایند.»^{۲۵}

برخی از حوزه های دین خارج از قلمرو علوم تجربی است، بنابر این علوم تجربی در آن زمینه ها هیچ دآوری ندارد. مثلاً این علوم نمی توانند در اموری مثل معجزات و کرامات و تأثیر اموری چون دعا، صدقه و صلّه رحم اظهار نظر کنند. مواردی که به ظاهر ناقضند در حد جدال با آن آموزه ها باقی می مانند و هرگز توان ابطال آنها را ندارند. به عبارت دیگر، این آموزه ها بگونه ای در شریعت بیان شده اند که با تجربه نمی توان آنها را ابطال نمود. تمام قیود و شرایط و موانع تأثیر این گونه اعمال بطور صریح یکجا بیان نشده است. دخالت احوال درونی مانند اخلاص و حضور قلب و مانعیت اموری مثل ریا چیزی نیست که بتوان با مشاهده تجربی آزمود. زبان تجربه زبان حصر نیست و با اتکاء به تجربه نمی توان دخالت علل و عوامل فوق طبیعی را نفی کرد. بنا بر این از دانش تجربی به هیچ وجه نمی توان به عنوان مؤیدی برای جهانبینی الحادی استفاده کرد. اثبات و نفی فلسفی را نمی توان از علوم تجربی انتظار داشت.^{۲۶}

برخی خواسته اند از طریق ادعای توازی علم و دین و جدا بودن قلمروهای آنها تعارض آنها را حل کنند. از دیدگاه حضرت استاد این دیدگاه مردود است و بین قلمروهای علم و نقل دینی چنین جدائی نیست. در متون دینی مسائل تجربی فراوانی بیان شده است که ممکن است با یافته های تجربی در ناسازگاری باشد که این تعارض باید به شیوه هایی که اشاره شد حل شود.^{۲۷}

بطور کلی نسبت عقل و نقل بدین نحو است که «گاهی تعارض علاج پذیر را به همراه و زمانی تعاضد سودمند را به دنبال دارد و گاهی تخصیص یا تقید لبی را دربر دارد و زمانی توزیع وظیفه و عدم دخالت هیچکدام در شأن دیگری را به بار می آورد و هنگامی نیز ممکن است حکم دیگری را دربر داشته باشد. به هر تقدیر مجالی برای جدا انگاری عقل و نقل نیست.»^{۲۸}

باید افزود که مراد ما از علم دانش معتبر برهانی یا اطمینان آور است، نه حدس و فرضیه. فرضیه علم نیست و حجیتی ندارد، از این رو توان معارضه با نقل را ندارد. چنانکه گفتیم، حتی علم یقینی نیز معارض دین نیست، گرچه ممکن است معارض با نقل باشد.^{۲۹}

• این مقاله اثر دکتر محمدفناپی اشکوری است

۱. آیت الله عبد الله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تنظیم و تحقیق از حجة الإسلام احمد واعظی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۴.

۴. همان، ص ۳۶.

۵. همان، ص ۱۸۱.

۶. همان، ص ۳۴.

۷. همان، ص ۳۷.

۸. همان، ص ۲۴.

۹. همان، ص ۴۲.

۱۰. در حوزه شخصی هر فردی عقل عملی او می تواند حاکم باشد، چنانکه هوای نفس او می تواند حاکم باشد. این مولویت عقل عملی هر شخصی نسبت به خود اوست، اما نسبت به دیگران هیچ مولویتی ندارد (همان، ص ۴۴).

۱۱. همان، ص ۴۶.

۱۲. همان، ص ۵۰.

۱۳. همان، ص ۵۲.

۱۴. شایان ذکر است که شناخت ذات حق و کنه صفات او با نقل هم میسر نیست.

۱۵. همان، ص ۱۳.

۱۶. همان، ص ۷۱.

۱۷. همان، ص ۶۱.

۱۸. همان، ۶۵. مؤلف محترم در صفحات ۶۲-۶۹ آیاتی از قرآن کریم را که عقل را در کنار نقل حجت معتر قرار

داده است ذکر و تحلیل کرده اند.

۱۹. همان، ص ۷۳.

۲۰. همان، ص ۱۴.

۲۱. همان، ص ۷۳-۷۹.

۲۲. همان، ص ۹۱.

۲۳. همان، ص ۹۸.

۲۴. همان، ص ۱۲۱.

۲۵. همان، ص ۸۲.

۲۶. همان، ص ۱۱۸-۱۲۳.

۲۷. همان، ص ۱۳۰-۱۳۳.

۲۸. همان، ص ۸۵.

۲۹. همان، ص ۱۱۰.